

## مصاحبه‌ای با دکتر کشاورز پیرامون کتب انور خامه‌ای

کتاب جمعه‌ها؛ آقای دکتر کشاورز شما از افراد اولیه و از رهبران حزب توده ایران بودید و از ماه‌های اول تشکیل حزب وارد آن شدید آقای انور خامه‌ای کتابهایی نوشته زیر عنوان: پنجاه نفر و سه نفر و فرصت بزرگ از دست رفته و از انشعاب تنها گودتسا، شما از افراد بسیار نادری هستید و شاید بتوان گفت تنها کسی از رهبران حزب توده هستید که خوشبختانه زنده‌اید و توانید درباره این نوشته‌های او اظهار نظر کنید، بخصوص که شما تنها کسی هستید از رهبران حزب - که برای اولین بار در او و آخر سلطنت محمد رضا شاه واقعیت‌ها و حقایقی را به اطلاع جوانان ما و ایرانیان رسانیدند و رهبری حزب توده ایران را به آنان شناساندید. آقای خامه‌ای خواسته‌است در نوشته‌های خود مطالبی را بعنوان "تاریخ" به مردم تحویل دهند، درباره آنچه نوشته‌است نادرستی‌ها دیده شود و ایرادهایی هست که فکر کردیم با شما در میان بگذاریم تا مسائل برای ایرانیان روشن شود. اگر نگوئیم و اگر ذیبت آقای خامه‌ای اصلاح نشود، علاقمندان به تاریخ مبارزات مردم ایران با یک منبع عینی و "دست‌اندرکار" آشنا نخواهند شد و آقای خامه‌ای تنها به قاضی خواهد رفت. این است سببی که ما را وادار کرد که از شما بخواهیم به سئوالات ما برای درج در کتاب جمعه‌ها جواب بدهید. بایند بگوئیم که آقایانی بنام ف، مهرآیین که مانمی شناسیم و باید اسم مستعار باشد، در شماره هفتم - آذرماه ۱۳۶۴ نامه‌ای آزادخواهان مطالبی در مدح و ثنای آقای خامه‌ای نوشته‌است که گویا "متدولسوژی" عالی‌ای دارد و مطابق آن آقای انور خامه‌ای را از پایه‌گذاران حزب توده معرفی کرده‌است. گویا "تاریخی پویا" نوشته، خودشکنی هم کرده‌است.

خلاصه، منظور ما از این مصاحبه دانستن نظر شما درباره این سه کتاب است و اینکه شما به سئوالات ما جواب بدهید. دکتر کشاورز - اجازه می‌خواهم پیش از ورود به سئوال و جواب

نکته را تذکریدهم .

۱ - عقیده دارم که نویسندگان تاریخ و وقایع خود و عقاید و حسب و بغض شخص خود را باید کنار بگذارند و در نوشته خود دخالت ندهند و در تجزیه و تحلیل خود بیطرف باشند، حقیقت را بنویسند، شرایط زمان و موقعیت و اوضاع و احوال کشور را بدرستی شرح بدهند و به آنچه واقعا قابل اطمینان است اشاره کنند، نه اینکه " شنیده ام که " و " می گویند که " یا " نمیدانم آیا ؟ " ها را تحویل مردم و خوانندگان بدهند . نویسندگان وقایع و تاریخ باید خود به درستی نوشته بویستند اطمینان داشته باشند و خود را مسئول نوشته های خود بدانند و گرنه بنظر من به نسل جوان ایران خیانت می کند ، متاسفانه کتمان حقایق و تغییر واقعیت ها در بسیاری از نوشته های ما که از دوران صعود رضا شاه تا به امروز منتشر شده دیده می شود و قابل اعتماد نیست ، متاسفانه نوشته های آقای خامنه ای نیز از این عیب برکنار نیست .

مثلا فرض کنیم که کسی درباره حزب نوده ایران مطالبی می نویسد و سرپای حزب را به پیروی از سیاست اتحاد شوروی متهم میکند ، بدون آنکه خواننده را به نکات زیر توجه دهد :

(۱) - تا قبل از شروع جنگ جهانی دوم اتحاد شوروی - در روزنامه های اروپا و ایران - بعنوان کشوری معرفی می شد که در آن فقر و گرسنگی و بیسوادی رواج داشت و سرباز شوروی را انسان میدادند که خنجر بی دندان گرفته ، دوهفت تیر در دست داشت . خلاصه در همه کشورها کوشش میشد که مردم را از اتحاد شوروی بترسانند . خوب بخاطر دارم که در ایران میگفتند رژیم شوروی اشتراکی است و زنان متعلق به همه مردانند . و در ایران نیز در جراید و مجلات این اتهامات فراوان دیده می شد . در جنگ دوم جهانی همین کشورها با اتحاد شوروی متحد شدند و ارتش عظیم هیتلری را شکست دادند و از شوروی تعریف هایی کردند و از جمله دو مرد سیاسی معروف ایران ولی مخالف یکدیگر یعنی زنده یا دمصدق و سیدضیاء چه در مجلس و چه در جراید از اتحاد شوروی و سربازان شوروی و رفتار انسانی آنان تعریف و تمجید کردند .

۲ - در دوران سلطنت پهلوی و از ابتدای دیکتاتوری رضا شاه دهان ها بسته ، قلم ها شکسته ، قانون اساسی پایمال و مردان سیاسی مجبور به سکوت یا فراری یا کشته و احزاب ممنوع و خلاصه آزادی وجود نداشت و مردم ایران نیز از وضع کشور شوروی اطلاع درستی نداشتند . در سال ۱۳۲۵ ( شهریور ماه )

ارتش متفقین وارد ایران شد و رضا شاه از ایران رفت در نتیجه ورود ارتش انگلستان و شوروی و پس از آنها آمریکا یک نیمه آزادی به مردم ایران داده شد. می گویم داده شد، زیرا این آزادی با مبارزه مردم گرفته نشد، فرمان بیگانه آنرا به مردم ایران داد و با اینهمه زبانها باز، قلمها آزاد، احزاب تشکیل شدند و مردم کم و بیش اتحاد شوروی را شناختند و مردم شوروی با سرنگین جنگ را تحمل کردند و در مسکو و استالین گرا دولینین گرا دارتش هیتلری را ابتدا متوقف و بعد شکست دادند و صدها هزار اسیر گرفتند. این مسائل در روزنامه های دنیا و ایران منتشر می شد. در چنین شرایطی حزب توده ایران تشکیل شده و هزارها رگرودهقان و جوانان تحصیل کرده به آن پیوستند. شوروی را که در دوران سلطنت رضا شاه دخالتی در ایران نداشت و انگلستان بود که بوسیله شرکت نفت انگلیس و ایران در سیاست کلی رضا شاه مدیر و موثر بود شناختند و نسبت به آن علاقه مند شدند یعنی سمپاتی پیدا کردند، این افراد در امور سیاسی بی تجربه و تازه کار بودند و از استالین نیز و نتایج آن خیر نداشتند. بدون توجه به این مسائل و تذکرات بسیاری درباره وضع جهان و بخصوص ایران در سالهای ۱۹۴۰ قضاوت درباره حزب توده ایران و افراد و کارهای آن نادرست است. در چنین شرایطی بود که افراد "با تجربه" ای که سرسپرده به رژیم استالین بودند نتوانستند حزب را از راه صحیحی که در برنامه حزب ذکر شده بود یعنی استقلال کامل ایران و آزادی ایرانیان و استقرار عدالت اجتماعی - منحرف کنند و بالاخره حزب توده را به روزی که می بینیم بکشانند. در شرایط آن زمان با اختناق و عدم آزادی، با مردمی شصت و پنج درصد ۶۵% بیسواد نداشتن تمرین دموکراسی و آزادی چگونه ممکن بود - حزب توده بهتر از آنکه بود باشد. بخصوص که غیر قانونی شدن این حزب یکسره زمام امور را به سرسپردگان رژیم استالین، با قراف و بریا انداخت. با پیدای خود پرسیدو این پدیده را مطالعه کرد که چرا حزب توده یک حزب واقعی، دیسیپلینه با افرادی فداکار (تا آنجا که تیرباران شدند) در ایران بوجود آمد و آنها که ظاهراً هر شدند زوداً زهم پاشیدند و دود پاشیدند.

۳ - امروز از طرف سلطنت طلبان و ارتجاع ایران تقصیر همه آنچه که در ایران گذشت و می گذرد به گردن حزب توده ایران و "چپ ها" میگذارند بدون اینکه توجه داشته باشند که :  
اولا - حزب توده ایران - جز در دوران فعالیت علنی یعنی

مهره ۱۳۲۰ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷) چپ نبود و از ملی شدن نفت ایران با " راست ها " بود و به راست غلطید .

ثانیا - حزب توده ایران جز دو ماه و چهار روزه در کا بینه قوام شرکت کرد و با حزب ایران ائتلاف کرد و از آنجا که تنها دو حزب در دولت بودند چهار روزی در کا بینه داشتند، یعنی در اقلیت محض بودند، هیچوقت دولت را در دست نداشت بلکه همیشه حبس و شکنجه و کتک و فحش و تیرباران نصیب او بود . چگونه چنین حزبی مسئول همه شکست های ایران میتواند باشد ؟

۳ - درباره کتاب های آقای خامه ای باید بطور کلی بگویم که :

الف - معلوم نیست چرا ایشان نام کتاب اول خود را " پنجاه نفر و سه نفر " گذاشتند . بزرگ کردن شورشیان و قراردادن او در کنار دکترا رانی یکی از بزرگترین مسردان سیاسی معاصر ایران که خیلی زود بدست رژیم رضاشاه نابود شد چه علت دارد ؟ شورشیان مردی گمنام در ایران، بیسواد چه از نظر سیاسی و چه از نظر عمومی، و بی شعور بود و حتی انتخاب " شورشیان " بعنوان نام فامیل بی شعوری او را نشان می دهد . . . . و انگهی شورشیان در حزب توده ایران کوچکترین مقامی نداشت و کاره ای نبود . کا مبخش را در مقابل دکترا رانی قراردادن بنظر درست می آید . زیرا ارا رانی آزاد اندیش بود ، کا مبخش سرسپرده بود و بسیار " فعال " و " زرنگ " بود و حدس زده می شود که لو دادن ارا رانی بعنوان معزمت فکر پنجاه و سه نفر هم باعث نابودی ارا رانی شد . ممکن است بدستور با قراف در ایام استالین باشد ؛ در این باره باید تحقیق کرد . گروه پنجاه و سه نفر ، گروهی که دکترا رانی آنرا رهبری میکرد در ایران معروف و مشهور اند . آیا آقای خامه ای این را نمیداند ؟ که پنجاه نفر و سه نفر می نویسد و آنهم شورشیان یک مرد بی شعور و بی سواد را در کنار دکترا رانی می گذارد ؟ آیا منظورا و پائین آوردن مقام ارا رانی بود که خود را چنانکه خواهیم دید بزرگ کند ؟ یا نوشتن یک " رمان جالب ... " ؟

ب - ایشان کتاب دوم خود را " فرصت بزرگ از دست رفته " نامیده اند . معلوم نیست که بنظر ایشان چه فرصتی از دست رفته ؟ آنهم در زمانی که ارتش سه دولت بیگانه ایران را واقعا تقسیم کرده بودند و هر یک در منطقه اشغالی خود هر

کار که می‌خواستند می‌کردند و شاه هم (شاه مخلوع) بنا به گزارش وابسته نظامی آمریکا به دولت خود - بتدریج مشغول گذاشتن افسران مطمئن و سرسپرده به خود در راس واحدهای ارتش بود (از ۱۹۴۳) تا بتواند قدرت خود را در ایران محکم کند. ایشان "فراموش کردند" که ایران "پل" و تنها راه مطمئن ارتباط متفقین بود و تا سال ۱۹۴۶ امکان انقلابی که ایشان در ۱۹۴۳ در کنگره اول حزب "خواب آن را میدیدند" وجود نداشت. شرح قضیه از این قرار است:

آقای خامه‌ای در یکی از جلسات کنگره از جا برخاست و فریاد کرد: رفقا "به ما اسلحه بدهید تا ایران را تسخیر کنیم" خوشبختانه من زنده‌ام و حافظه‌ام خوب، ایرج اسکندری که بالای صحنه (پرزیدیوم) نشسته بود از جا برخاست و مطالبی عادی که داشت دودست خود را به جلو برد و شانه‌ها را بالا زد و مطالبی به این مضمون گفت: "رفیق ما اسلحه از کجا بیاوریم که به شما بدهیم؟ وانگهی ایران متفق دولت‌ها می‌است که با ارتش نازیسم آلمان می‌جنگند و ایران راه ارتبساط آنهاست و در ایران در شرایط کنونی جنگ داخلی راه انداختن همان چیزی است که هیتلر می‌خواهد.... همه برای ایرج دست زدند و آقای خامه‌ای فراموش شد. آیا این حادثه را "خامه‌ای فراموش کرده؟

ت - ایشان کتاب سوم خود را از انشعاب تا کودتا نام نهادند و خواسته‌اند انشعاب در حزب توده را واقع بی‌زرگی معرفی کنند که در ردیف کودتای ضد حکومت قانونی دکترا مصدق باشد... در حالیکه انشعاب واقع بسیار کوچکی بود و بنظر من شاید بتوان گفت: متأسفانه زود از زمین رفت و بدست خود انشعاب بیون در نطفه خفه شد. و در اعلامیه‌های خود انشعاب بیون همه را با دام راه حزب "پرافتخار" توده و پیوستن به آن تشویق کردند و از اتحاد شوروی تعریف کردند و تشکیل شرکت نفت مختلط ایران و شوروی را توصیه نمودند. این مدارک موجود است. دور از من که بخوام انشعاب بیون را سیاه کنم. امروز بنظر من این است که شاید ما ندان خلیل ملکی و انشعاب بیون در حزب توده نتیجه بهتری میداشت.

من عده‌ای از انشعاب بیون را از نزدیک میشناسم و با خلیل ملکی نزدیک بودم. او و در زمان وزارت فرهنگ خود به مدیر کلی وزارت فرهنگ برگزیدم. من خلیل ملکی را مردی درستکار، پاکدامن و معتقد به اصول عام سوسیالیسم شناختم و عقیده دارم که او هر چه نوشت و کرد به خیال و نظر خود با عقیده و

ایمان او درست در میآید و موفق میداد. من قبل از اینکه به دیگری " سنگ پرتاب " کنم به خویشتن نگاه می کند .

آخریک " انشعاب " کوچک در داخل حزب توده آنهم زودگذر و بی اثر که آقای خامه‌ای برای بزرگ کردن خود آنرا می خواهد بزرگ نشان بدهد چه نسبتی دارد با کودتای ۲۸ مرداد که آینده مملکتی و مردمی را سیاه کرد و ما ایرانیان " هنوز داریم چوب آنرا می خوریم " کودتای ضمیمه اهمیت جهانی داشت . انشعاب آتشی، جرقه‌ای از کمی گاه بود که فوری خاموش شد . حتی در داخل تاریخ حزب توده انشعاب " سرفصل " و مرحله ساز نبود این واقعیت است : تاریخ حزب توده ایران به دو مرحله اساسی تقسیم میشود - دوران علنی فعالیت حزب ( در کشور ، در مطبوعات ، در مجامع چهاردهم و دوماه و ۱۴ روز در دولت ائتلافی ) - ۲ - دوران فعالیت غیر علنی و مخفی و تسلط گروه استالین بر حزب . در داخل هر یک از این دو مرحله جریان‌های پیش‌آمده‌ که جای بحث در آن در این مصاحبه نیست . دوران علنی از مهرماه ۱۳۲۰ شروع و در روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ساعت هشت شب با غیر قانونی شدن حزب از طرف دولت پایان یافت .

امروز دیگر ثابت شده که تیراندازی به شاه اصلا ربطی به حزب توده و کمیته مرکزی آن نداشت . و شخص کیانوری بدون اطلاع حزب در رابطه - شاید با سپهبد رزم آرا و یا مقامات داخلی یا خارجی دیگری از آن اطلاع و در آن دخالت داشت ، این جریان در نوشته من بنام " من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را ، به تفصیل شرح داده شده است .

لازم میدانم در اینجا یادآور شوم که من با آقای خامه‌ای آشنائی بسیار کمی داشتم بخصوص که ایشان مدت کوتاهی در ایران بودند و در فرانسه و در کشورهای اروپا " مهمانان احزاب برادر " بودند . ولی بمناسبت قضاوت منصفانه‌ای که ایشان درباره من در کتاب خود کرده اند باید از ایشان تشکر کنم . ایشان چنین نوشته اند ( در صفحه ۴۲ کتاب اول مراجعت از آذربایجان ) " بدین سان من از این سفر با دو پیام سری به تهران بازگشتم . یکی برای کامبخش از طرف افسران و دیگری از طرف پیشه‌وری برای دکترکشا و ورزیبا کامبخش . اما میدانم چرا من هم مثل بسیاری دیگر از افراد ۵۳ نفر نسبت به دکترکشا و ورزیبا نیلی نداشتیم . شاید

علت این بود که او با آنکه زندان ندیده بود و جزء موسسین حزب نبود (آقای خامه‌ای در جای دیگری نام مرا جزو افراطی‌رادی می‌گذارد که در خانه سلیمان میرزا جمع شدند و حزب را تاسیس کردند در حالی که من دوسه ماه پس از تاسیس حزب به معرفی سلیمان میرزا وارد حزب شدم - دکترکشا ورز). بسرعت در حزب ترقی کرده و عضو کمیته مرکزی و فراکسیون حزب در مجلس شده بود. شاید به علت آنکه درآمد ، خانه مجلل ، ماشین گرانبهای داشت ، بهر حال ما نسبت به او خوشبین نبودیم . باید اعتراف کنم که بدبینی بی‌جائی بوده است . چون او از هیچکدام از رهبران حزب بدتر نبود ، رفتار او نسبت به همه افراد حزب مودب و با محبت بود . به حزب علاقه داشت و از بسیاری دیگر به اصول حزبی پایبندتر بود و از همه مهمتر اینکه در میان رهبران حزب یگانه کسی بود که دار و دسته و با ندم مخصوص خودش را نداشت . باری به علت این بدبینی با طنا تمایلی نداشتم که پیام پیشه‌وری را به دکترکشا ورز برسانم . چون فکرمی کردم در ارتباط با پیشه‌وری قدرت بیشتری خواهد یافت ، اتفاقاً وقتی به تهران آمدم او در مسافرت بود و راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه پیام را بکامبخش برسانم . و همین کار را کردم یعنی هر دو پیام را یکجا تحویل کامبخش دادم . . . . " آقای خامه‌ای چنین ادامه میدهد : " . . . . وقتی من در باکو کامبخش را ملاقات کردم و با هم یک روز نزد پیشه‌وری رفتم هنوز کامبخش این پیام را فراموش نکرده بود و به پیشه‌وری گفت : " . . . . لابد یادت هست که اولین ارتباط ما توسط خامه‌ای صورت گرفت . . . . " .

باید بگویم که فقط در چند سطر با المقدار زیادی مطالب نادرست هست که ارزش " کتابهای آقای خامه‌ای " را نشان میدهد . در این کتابها ، تاریخها ، زمان وقایع بدرستی داده شده ولی نویسنده که بنظر میرسد خواهسته است کتابسی " جالب " ( برای اینکه نگوئیم جنجالی ) بنویسد که خواننده را جلب کند ، و کینه‌ای را که آقای خامه‌ای به حزب توده دارد خالی نماید و ضمناً نفع هم داشته باشد ، نادرستیهای بسیار آورده ( برای اینکه لغت دروغ را استعمال نکنم ) که " ارزش کتابهای او را نشان میدهد . من نیز در باره آقای خامه‌ای و کتابهای ایشان رعایت انصاف را خواهم کرد و مانند همیشه صادقانه مطالب را مطرح خواهم کرد . ولی چکنم که نادرست در نوشته‌هایشان بسیار است و اگر بخواهم همه را شرح بدهم من هم باید سه جلد کتاب بنویسم . نه من فرصت این کار را دارم و نه انتقاد از آن کتابها به تفصیل اهمیت

دارد.

بهبتر است قبل از سؤال و جواب چند مثال از نادرستی ها بیاورم و بعد به سئوالات شما جواب خواهم داد.

۱ - من در منزل سلیمان میرزا که موسسین حزب توده جمع شدند نبودم ولی ایشان نام مراد ردیف موسسین بردند. من دو ماه بعد از تاسیس حزب به اصرار روبرو معرفی سلیمان میرزا وارد حزب شدم.

۲ - من در تمام دوران یکساله وقایع آذربایجان در تهران بودم و هیچ وقت بیش از دو روز - آنهم دوبار از تهران دور نشدم. ( از غروب پنجشنبه تا صبح دوشنبه ) . علت این بود که وجود بیماران و خطری که آنان را تهدید میکرد مرا مجبور به اقامت در تهران می نمود.

۳ - آقای خامه‌ای با تمام تعریفی که از رفتن حزبی من میکند به اقرار خود او به کامبخش بیش از من "تمایل" داشت. شاید برای اینکه کامبخش بعنوان مردموردا اعتماد تمام اتحاد شوروی و رژیم استالین برای ایشان مفیدتر بنظر میرسید تا من که بقول خود ایشان "دارودسته و گروه وبانند" نداشتم و به شورویها سرسپرده نبودم.

۴ - آقای خامه‌ای می نویسد پیام را به دکتر کشا و رزندانم زیرا فکرمی کردم " در اثر ارتباط با پیشه‌وری قدرت بیشتتری خواهد یافت . . " سؤال می کنم: اولاً کسی که دارودسته به اقرار خود آقای خامه‌ای در حزب ندارد، قدرت را برای چه میخواهد؟ وجه استفاده‌ای از آن خواهد کرد؟ محبوب بودن من ( نه قدرت ) در حزب توده بععلی بوده که خود آقای خامه‌ای نوشته اند زیرا من که همه چیز داشتم میتوانستم - در صورت ساختن با رژیم شاه مخلوع - به هر مقامی برسم به حزب توده ایران برای قدرت و مقام نرفتم بلکه بدنبال یک ایده آل انسانی رفتم. ثانیا همه میدانستند و میدانند که با نهایت صداقت و فداکاری چه بعنوان پزشک و چه بعنوان یک مرد سیاسی هر چه را داشتم در طبق اخلاص گذاشتم و به مردم میهنم و به حزب توده ایران تقدیم کردم و هنوز از آن ایده آل انسانی که وحدت و آزادی بشریت است منصرف نشده‌ام.

ثالثا - من احتیاج به ارتباط با پیشه‌وری نداشتم. من پیشه‌وری را از نزدیک میشناختم و با او آشنا و دوست بودم و اینکه آقای خامه‌ای ادعا میکند که پیامی "سری" از پیشه‌وری



برای من یا کا میخس داشت نشان میدهد که من احتیاج به ارتباط با او نداشتم. من در جبهه آزادی (جبهه مدیتران جراید) و در ائتلاف احزاب توده ایران، جنگل، ایران، فرقه دموکرات آذربایجان نماینده حزب توده بودم و پیشه‌وری نیز با آنان تماس داشت. شاید پیام های سری و تحویل آن به کا میخس و اینکه کا میخس در با کوبه پیشه‌وری گفت "لابد یادت هست که اولین ارتباط ما توسط خامه‌ای صورت گرفت..." نیز برای بزرگ جلوه دادن خود آقای خامه‌ای اختراع شده باشد یا اینکه کا میخس که خیلی زرنگ بود خواسته آقای خامه‌ای را گول بزند و به او چنین بفهماند که او از ایجاد وقایع آذربایجان قبلا اطلاع نداشت. برای من تردید وجود ندارد که کا میخس - که مردموردا اعتماد با قراف بود از ابتدای جریان ایجاد وقایع آذربایجان - (شاید هم قبل از پیشه‌وری) خبر داشت.

۵ - بنظر من نویسنده جدی حرف بدون سددیگران را نباید" سکه ناب" دانسته و اشخاص را متهم کند و بگوید از "منبع موثقی" شنیدم. "یکی گفت"، "فلانی شاهد است" (در حالی که مثلا فلانی مرده - دکتر کشا ورز) .. نمیدانم آیا به مناسبت ما موریتی بوده که داشت یا .... و به اشخاص تهمت بزند. این نوع نوشته‌ها خواننده با هوش را گمراه می کند.

۶ - آقای خامه‌ای در صفحه ۱۹۲ جلد دوم از قول خلیل ملکی می نویسد ".... این اولین باری بود که آقای ما کسیموف (سفير شوروی) تمام اعضاء کمیته مرکزی را با ردا ده و به حضور پذیرفته بود...."

من در ایران عضو کمیته مرکزی و عضو هیئت اجراییه حزب بودم. آنها که مرا می شناسند و نوشته‌های مرا خوانده‌اند میدانند که من از دروغ نفرت دارم و راست میگویم و مینویسم و تاکنون همه آنچه را که نوشته‌ام با رها تا ئید شد که راست بود. من به حیثیت و شرفم، که برایم با ارزش ترین چیزی است که دارم سوگند یاد میکنم که هیچوقت، هیچ سفیر یا ما مور شوروی نه در ایران و حتی نه در شوروی، تمام اعضاء کمیته مرکزی را ملاقات نکرد. افرادی مانند کا میخس ها و بعدها کیا نوری، ارداسش آوانسیان، نورالدین الموتی، روستا و بهرامی قطعاً جدا گانه با ما مورین شوروی ملاقات می کردند. خلیل ملکی زنده نیست. و بنظر من بعید است که چنین چیزی به دروغ گفته باشد. آقای خامه‌ای چه مقصودی از این اتهام

دارند؟ خوش آمد رژیم پهلوی و بعد آخوندها؟ یا کینه —  
دیرینه نسبت به حزب توده؟

اولا خلیل ملکی عضو کمیته مرکزی — تادی ماه سال ۱۳۲۵ — نبود  
ثانیا کدام عقل سلیم با ورمی کند که سفیریک دولت خارجی  
پانزده نفر اعضاء کمیته مرکزی را (لابد مخفیا نه وگرنه مطلب  
فوری فاش می شد) احضار کند و به همه اطمینان و اعتماد  
داشته باشد؟

۷ — آقای خامه ای نوشته است که فلانی گفته است که پیشه وری  
مجلس عیش و نوش ترتیب داده بوده و مطالب نا درست دیگر .  
**آخرا انصاف هم خوب چیزی است** ، دشمنان پیشه وری هزار  
نوع ایراد و اتهام به او زده اند ولی تا کنون هیچ کس به او  
نسبت عیش و نوش وزن بازی نداده و کسانی که او را میشناختند  
میدانند که او اهل این کارها نبود . . . . . و هم چنین است آنجا  
که خامه ای میگوید ، پیشه وری دستور داد یک سرباز فرقه یک  
افسراز تهران آمده و پیوسته به فرقه دموکرات را کتک بزند و  
از این نوع دروغ های نقل قول از دیگران .

۸ — ایشان در باره کسی که در مسکوبه ایشان محبت کرد میگویند  
که : وقتی درست می اندیشم این برخورد من با او . . . . .  
واقعا تصادفی بود یا او ما موریتی داشته . . . . . از این نوع  
قضا و تنها که آقای خامه ای با گذاشتن ( نمیدانم ) یک  
" شنیدم " یا " فلان کس گفت " در مورد اشخاص و وقایع  
کرده اند در کتابهای ایشان زیاد است . ایشان انسانیت و  
دوستی را در مهاجرت با جمله بالا یاداش میدهند .

۹ — آقای خامه ای در سراسر سه جلد کتاب خود ، خود را یکی از  
رهبران درجه اول حزب توده و مرکز همه جریانات حزب معرفی  
می کند . که گویا همیشه چه در حزب و حتی چه در انشعاب حـرف  
درست رازده و ، راه صحیح را نشان داده است و حتی در بیـن  
اصلاح طلبان و انشعابیون خود را بالاتر از دکتر ابریم و خلیل  
ملکی نشان می دهد ، در حالیکه چه از نظر علمی و سواد عمومی و  
چه از نظر سیاسی این دونفر را نمی توان آنهم در سالهای  
بیست که ایشان جوان بیست و چند ساله بود ، با آقای خامه ای  
مقایسه کرد ( حتی از دور ) . اما در باره مقام حزبی ایشان  
همه اعضاء حزب میدانند که ایشان کارمند حقوق بگیر روزنامه  
ارگان حزب بودند و تا سال ۱۳۲۴ ( — مرداد ماه ) کوچکترین  
محلی در رهبری حزب نداشتند . در این تاریخ در دومین

کنفرانس ایالتی تهران به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب شدند ( یکی از بیش از ۱۵ نفر) و در سال ۱۳۲۶ با انشعاب یون از حزب خارج شدند... با اینهمه ایشان خود بزرگ بینی را به آنجا میرسانند که میگویند که کنگره اول حزب ایشان را به عضویت حزب انتخاب کرد!! و با کف زدن کنگره ایشان را به حزب پذیرفت!! " خدا رحم کرد" که من زنده ماندم که حقایق را بگویم و بنویسم.

آخردر کدام حزب در دنیا کنگره حزب یکنفر را - آنهم جوانی گمنام را - به عضویت حزب تاکنون پذیرفته است؟! بیادم آمد که در سال ۱۸۹۸ برای تشکیل کنگره حزب سوسیالیست دموکرات روسیه برای سروسامان دادن به حزب و تشکیل کنگره حزبی پرسشنامه‌هایی بین افراد پخش شد که از جمله در آن پرسیده میشد: چه کسی وجه واقعه‌ای ثابت میکند که شما در حزب فعالیت کرده‌اید؟ میگویند لنین در مقابل این سوال نوشت: " تمام تاریخ حزب سوسیالیست دموکرات روسیه لنین حق داشت او رهبر بلامنازع و بنیان گذار این حزب بود. وقتی کتاب‌های آقای خامه‌ای را خواندم بنظر آمد که ایشان میخواهند خود را لنین ایران جا بزنند. آخر مبالغه هم حدی دارد... گذشته از نادری‌های فراوان تمام صفحات کتاب‌های ایشان پر از " من " است ایشان مرکز همه چیز در حزب خود را معرفی می‌کنند که چنین و چنان کرده است و چنین و چنان گفته است. آقای خامه‌ای در مرداد ماه ۱۳۲۳ - مانند سایر روزنامه‌نگاران حزب و کارمندان روزنامه - بدون انتخاب شدن برای کنگره در کنگره شرکت کردند و جمله " رفقا به ما اسلحه بدهید تا ایران را فتح کنیم" را گفت و جواب دندان شکنی از طرف ایرج اسکندری به او داده شد که با کف زدن‌های حضار روبرو شد. اگر راست بود که آقای خامه‌ای در کنگره " با کف زدن‌ها" به عضویت حزب پذیرفته شد، چگونه است که چنین " مردمی" نه تنها به عضویت کمیته مرکزی یا حتی کمیسیون تفتیش ( که خلیل ملکی به عضویت آن انتخاب شد) انتخاب نشده حتی چندرای هم نداشت؟ آقای خامه‌ای در این موقع نه سن و تجربه‌ای داشتند، نه سابقه سیاسی - اجتماعی ( جز شرکت در حوزہ‌های ۵۳ نفر گروه دکترا رانی و زندان ) .

۱۵ - آقای خامه‌ای خود اقرار میکند که بعنوان خبرنگار از طرف حزب به فرانسه و یوگسلاوی و چکوسلواکی و شوروی ( مسکو و باکو) فرستاده شد و به این سبب مدت کمی در ایران آنزمان

بود. خرج مسافرت ایشان را حزب نداد و من این را خوب میدانم زیرا حزب در آن موقع پول نداشت. همه میدانند که ما مورین حزبی (خبرنگار و غیره) در کشورهای فوق مهمان احزاب برادری بودیم و همه خرج آنها را حزب و دولت میداد و هنوز هم قطعاً چنین است. بنابراین "پول قرض کردن و پرداخت بعدی آن" و این نوع مطالب با واقعیت جور در نمیآید.

حکایتی بیادم آمد: میگویند پس از آنکه میرزا رضا کرمانی ناصرالدین شاه را کشت، مظفرالدین شاه حکم کرد که او را با غل و زنجیر به حضورا ببرند و بعداً زیر خاش پرسید چرا پدرم را کشتی؟ میرزا جواب داد: اگر من به هر کس بدی کرده باشم به تو که بدی نکردم، خوبی کردم زیرا اگر من پدرت را نکشته بودم تو که پیروعلیقلی به سلطنت نمی رسیدی. (مظفرالدین شاه پس از ده سال سلطنت مرد). حال با یدیه آقای خامه‌ای گفت حزب توده هر چه بود و کرد بشما که خوبی کرد. بدون حزب توده چگونه ممکن بود شما به کشورهای نامبرده درباراً سفر کرده و مدت‌ها اقامت کنید؟ درحالی‌که عده‌ای دیگر بهر حال از روی اعتقاد زندانی شدند، شکنجه دیدند و حتی تیرباران شدند یا مجبوری به مهاجرت شدند و همه چیز را از دست دادند و اعتقادشان به راه ابتدائی حزب توده یعنی استقلال ایران آزادی مردم آن و استقرار عدالت اجتماعی و زمین‌بهردان فقر، جهل و ترس از زورگویان همچنان باقی ماند. آقای خامه‌ای شما بهر حال مورد "عفو" رژیم و لطف آن قسار گرفتید. در روزنامه اطلاعات حقوق بگیر شدید و امروز در نتیجه نوشتن این کتاب علیه حزب توده می‌لغی پول گیر آوردید. آیا با اینهمه، این گفته درست نیست که: اگر حزب توده برای همه ضرر داشت وید بود برای شما نفع داشت؟

اگر بنا بود شرح نادرستی‌های کتابهای آقای خامه‌ای را من هم در سه جلد منتشر کنم، این "مثنوی هفتاد من کاغذ" می‌شد ولی من هیچوقت برای نوشته‌هایم پول نگرفته‌ام و انتشار نوشته‌هایم و حتی من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را که ده‌ها هزار جلد منتشر شده آزاد است و نفع آن برای انتشار دهندگان.

مختصری از نادرستی‌های کتابهای آقای خامه‌ای را شرح دادم. حالا اگر اضافه بر آنچه گفته‌ام سئوالی دارید بفرمائید.

ک. ج. - خامه‌ای وعده‌ای دیگر، از جمله دکتر جهان‌شاه لوه‌خود را از

نزدیکان و دوستان دکتر ارانی معرفی می کنند و خامه ای در عین حال کوشش می کند دکتر ارانی را خراب کرده و خود را بزرگ جلوه دهد. . . . و در صفحه ۱۴ کتاب خود مینویسد که ارانی ساده ( بخوان ساده لوح ) بود و به یک پاسیان همان قدر اکتفا میکرد که به افراد ۵۳ نفر. آیا کسی که مجله دنیا را منتشر می کرد می نوشت ممکن است چنین بوده باشد؟ از دوستان بی واسطه و بی واسطه دکتر ارانی شنیده ایم که دکتر ارانی مردی دانا، با تدبیر و با تجربه بود و کارهای او از روی فکر و حساب بود.

**جواب -** در محیط آن روز ایران دکتر ارانی یکی از برجسته ترین علماء و مردان سیاسی بود که قطعاً عده آنان " انگشت شمار " بودند. دکتر ارانی در آلمان از رشته های فیزیک، ریاضیات، فلسفه و چند رشته دیگر درجه دکترا گرفته بود ولی عده ای از افراد کمیته مرکزی بخصوص کا میخش و گروه او آرتاشس آوانسیان از بزرگ کردن نام دکتر ارانی جلوگیری می کردند و عده ای دیگر برای راضی کردن آنها با آنکه از دوستان سابق ارانی بودند در باره ارانی و نوشته های او وفداکاری اوسکوت می کردند. درجه دکترای دکتر ارانی مانند دکترای بعضی از ایرانیان " قلابی " و بقول عامه " الکی " نبود. از کتابهای درسی و سیاسی و فلسفی که او نوشته عده ای هنوز چاپ نشده و این یکی از تقصیرهای دیگر رهبری حزب توده است.

آقایان خامه ای و جهان شاه لو در دوران فعالیت دکتر ارانی جوانهایی بودند که در حدود بیست سال داشتند. دوستان و همراهان نزدیک ارانی ایرج اسکندری، دکتر بهرامی، بزرگ علوی، مرتضی علوی، دکتر رادمش و خلیل ملکی بودند. آقای خامه ای می نویسد که دکتر ارانی به من گفت " همه چیز را لوداده اند من هم همه چیز را گفته ام " و به این ترتیب تهمتی به دکتر ارانی میزنند و ارانی زنده نیست که از خود دفاع کند. دفاع ارانی در محکمه که از یاران خود دفاع کردند از خود و اینکه گفت من می دانم که مرا زنده نخواهند گذاشت بزرگی روح و فکر ارانی را نشان می دهد. او به صراحت در محکمه گفت که کا میخش ( یک افسر هواپیمائی ) همه چیز را لوداد. تعجب می کنم که چرا بزرگ علوی که از دوستان دکتر ارانی بوده جواب تهمت های آقای خامه ای به دکتر ارانی را نمی دهد؟ عده ای که از کتابهای آقای خامه ای از این جهت تعریف می کنند که کینه جوئی نسبت به حزب توده دارند و نادرستی های کتابهای آقای خامه ای آب به آسیاب آنان می ریزد. . . . بعضی از افراد رهبری حزب توده ایران خطا و حتی جنایات بسیار کردند. " فعالیت " کا میخش و کیا نوری و آرتاشس آوانسیان و گروه

استالنیست آنها به زیان زحمتکشان ایران تمام شد ولی حزب توده ایران در مجموع خود، بخصوص در دوران فعالیت علنی نکات مثبت بسیار داشت که با یدهر دو جهت از طرف نویسندگان بی طرف، نه مغرض و کینه جو مطالعه و منتشر شود.

ج. خ - خامه ای در صفحات ۴۲ و ۴۳ از طرفی می گوید حزب توده حزب واقعی بود و از طرف دیگر می گوید که شورویها در همه اعمال حزب توده دخالت داشتند. در این باره چه نظری دارید؟

د. ک - اینکه در جلسات یا حتی یک جلسه کمیته مرکزی یک فرد شوروی حضور پیدا کرده باشد، دروغ محض است. اینکه حزب توده در مجموع و رهبری آن در مجموع از شورویها دستور می گرفتند نیز دروغ است ولی افرادی در رهبری بودند که با آنها قطعاً تماس داشتند و نظرات آنان را در کمیته مرکزی در صورت امکان پیش می بردند. اسمی این اشخاص را که در رأس آنان کا میخش و کیا نوری بودند قبلاً گفته ام. در رهبری حزب افرادی نیز بودند که پیشنهادهای را با عقل و منطق خود قضاوت میکردند و در مقابل گروه استالنیست مقاومت میکردند. به من متهم میکنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را اگر مراجع بشود این جریان به تفصیل با وجود دودستگی در حزب شرح داده شده است.

تردید نیست که عده ای در رهبری بودند که به علی که قبلاً ذکر کردم به شوروی عقیده داشتند (به درست یا به غلط) اینان ب فکر هیچ ثروت و رسیدن به مقام نبودند و غالباً همه چیز را از روی اعتقاد به اصول عام سوسیالیسم از دست دادند و عده ای از جان شیرین خود گذشتند و تیرباران شدند یا زیر شکنجه رژیم شاه مخلوع مردند.

بنظر من حزب توده ایران در دوران علنی حزب یعنی در ۷ سال اول موجودیت خود دو اشتباه بزرگ از روی عقیده داشتن به شوروی کرد. یکی بر سر نفعت شمال و دیگری بمناسبت پشتیبانی جدی از فرقه دموکرات آذربایجان (به من متهم می کنم. مراجع بشود). شما میدانید که طبقه حاکمه ایران و خاندان پهلوی سرسپرده و عامل انگلستان و آمریکا بودند. و کسی آنان را بیگانه نه پرست نمیخواند، تا آنجا که طرفداران "حاکمیت ملی" وقتی از دیکتاتوری فاسد، غارتگر، بیگانه پرست، صحبت میکنند نام مارکسوس و دو الیه را می برند ولی از شاه مخلوع ایران و خانواده او و برای اینکه به فرزندانش بر نخورد چیزی نمیگویند.

اما این راست است که حزب توده حزب واقعی بود. حوزه های

ده تا ۱۵ نفری هر هفته در محل کار یا در خانه یکی از افراد یا در کلوب حزب تشکیل میشد. وگزارش مذاکرات خود را درباره سیاست و وقایع داخلی ایران و آنچه در خارج می گذشت به کمیته ایالتی و ولایتی می فرستاد که مورد توجه قرار گیرد. افراد حق عضویت می دادند، برای حزب در ساعات بیکاری کار میکردند، کنفرانسهای ولایتی و ایالتی و کنگره تشکیل می شدند و ایندگان با رای مخفی انتخاب شدند. جز حزب توده، حزب دیگری در ایران نمی توانست چنین ادعائی بکند. متاسفانه تسلط استالینیست ها بر رهبری پس از تیراندازی به شاه و غیرقانونی شدن حزب، این حزب را از راهی که در کنگره اول انتخاب شده بود منحرف کرد.

ک. ج. - خامه ای میگوید: قرار بود حزب توده ظاهرا حزبی لیبرال باشد که کمونیست ها آنرا بچرخانند.

د. ک. - من که در جلسات منزل سلیمان میرزا نبودم و جزو موسسین حزب نبودم و این را آن عده از پنجاه و سه نفر که زنده اند می توانند شهادت بدهند. از چنین تصمیمی خبر ندارم. آنچه مسلم است سلیمان میرزا کمونیست نبود. مردسیاسی معروف ایران و رهبر سوسیالیست های ایران بود. برنامه حزب توده ایران هم یک برنامه ملی، مشروطه خواه و ترقی خواه بود.

ک. ج. - خامه ای به آرتاشس خیلی علاقه داشت و در نوشته های او صفحات ۲۲ و ۲۳ این نکته به چشم می خورد.

د. ک. - آرتاشس ابتدا ادعای استالین بودن برای ایران داشت بعد کم کم دیگران از او جلو افتادند، مطالعه کردند و آرتاشس جزو گروه کام بخش - کیانوری شد. در ابتدا نوشته های خود را پولاد امضاء می کرد که ترجمه استال روسی است و استالین اسم خود را از آن گرفته بود. او حرف های "انقلابی" می زد و آقای خامه ای هم نقضای اسلحه می کردند که انقلاب کنند و ایران را فتح کنند طبعاً از طرفداران و مریدان آرتاشس بودند. تندروی ها و چپ روه های آرتاشس جوانها را جلب می کرد.

ک. ج. - روزنامه مردم رافاتح یکی از روسای شرکت نفت جنوب به کمک چند نفر از افراد حزب توده تاسیس کرد. چرا فقط توده ایها در آن می نوشتند؟

د. ک. - من در ابتدای تاسیس حزب نبودم، دوسه ماه پس از تشکیل آن وارد حزب شدم و از این جریانات خبر مستقیم ندارم و در آن وارد

نبودم . حتی تا یکسال بعد از ورود به حزب در رهبری نبودم . من در مهرماه ۱۳۲۱ در اولین کنفرانس ایالتی تهران که در منزل برادرم جمشیدکشا و رزمخفیانها از دولت قوام تشکیل شده عضویت رهبری حزب انتخاب شدم . شنیده‌ام که در آن موقع بمناسبت اتحاد انگلستان و شوروی علیه فاشیسم لازم آمد که روزنامه‌ای ضد فاشیست در ایران منتشر شود . امتیاز این روزنامه را صفر نوعی گرفت و نام آنرا **مردم** گذاشتند و عده‌ای از افراد حزب در آن مقالات ضد فاشیسم می نوشتند . این روزنامه ارگان حزب نبود . در آن موقع اکثریت جوانان و نویسندگان از سیاست انگلستان متنفر بودند زیرا ایران ورژیم پهلوی را مستعمره و عامل انگلستان می دانستند . کسی نمیخواست طرفدار انگلستان شناخته شود . علاقه به شوروی در میان جوانان ، هنرمندان ، نویسندگان ، شعرا رایج و عادی بود . بنابراین **مردم** را اداره میکردند .

ک . ج . - خا مه‌ای همه جا کوشش دارد سلیمان میرزا را به شورویها ببندد و از اورستوف صحبت میکند\* ( صفحه ۴۱ ) که در مدارک دیده نشده است .

د . ک . - خود آقای خا مه‌ای جزو نویسندگان **مردم** ضد فاشیست بود و بنا بر این قاعدتا با فاتح شرکت نفت جنوب و شورویها بایستگی مربوط بشود . سلیمان میرزا مرد سیاسی پاک و معتقد به سوسیالیسم ( نه به استالینسم ) بوده و یک رجل ملی بود . مسلمان بود ، نمازش را هر جا بود یاد میخواند . آقای خا مه‌ای در نوشته‌ها بیش هیچ کس را قبول ندارد . خود را محور همه جریانها نشان میدهد . سلیمان میرزا مانند هر ایرانی مبین پرست ضد استعمار انگلستان و ضد دخالت هریگانهای درامورایران بود . نوشته‌های آقای خا مه‌ای بها ونمی چسبد . علاقه او به شوروی مانند بسیاری از ایرانیان و حتی مردان سیاسی بزرگ ایران مانند مستوفی الممالک و دکتر مصدق بمناسبت موضع ضد استعماری بودن سرسپردگی به یک دولت بیگانه . ( به نطق های دکتر مصدق در مجلس ۱۴ و به من متهم می کنم ... مراجعه شود ) .

ک . ج . - خا مه‌ای می گوید برج اسکندری رابط حزب با شورویها بود . آیا این راست است ؟

د . ک . - ایرج زنده نیست که از خود دفاع کند . تا آنجا که میدانم ایرج مردی نبود که به یک دولت بیگانه سرسپارد . آقای خا مه‌ای که کوچکترین مکانی در رهبری حزب نداشت و مدتها در ایران نبود این چیز را " از کدام آستین خود در آورده است ؟ "



ک. ج. - خامه‌ای در صفحه ۱۰۷ می‌گوید: ملکی به من پیشنهاد کرد عضو حزب بشوم و حتی ممکن بود عضو کمیته مرکزی بشوم. آیا بنظر شما این راست است؟

د. ک. - ملکی زنده نیست که بگوید "من چنین چیزی نگفتم". وانگهی عضویت کمیته مرکزی با انتخاب کتبی و مخفی صورت می‌گرفت. چگونه ممکن بود که ملکی انتخاب ایشان را تضمین کند؟ حتی خود ملکی هم در کنگره اول به عضویت کمیته مرکزی انتخاب نشد. با آنکه معروف بود چگونه ممکن بود آقای خامه‌ای که فردی گمنام در مجموعه حزب بود انتخاب بشود؟

ک. ج. - چطور شد که پیشه‌وری به حزب وارد نشد؟

د. ک. - تا آنجا که من شنیدم عامل اصلی جلوگیری از ورود پیشه‌وری به حزب آرتاشس آوانسیان ( اردشیر ۱۰۱ ) بود که در ابتدای تشکیل حزب در بین جوانان نفوذی داشت. او سلیمان میرزا را هم مسخره می‌کرد و می‌گفت او سوسیال دموکرات است و انقلابی نیست. استالین کوچولوهای ایرانی مانند آرتاشس، کا مبخش، کیا نوری با هر کس که در حزب نفوذی داشت و حرف حسابی می‌زد و مستقل بود مخالفت می‌کردند و نتیجه " فاجعه " ای شد که می‌بینیم. سلیمان میرزا روز ۱۶ دی ۱۳۲۲ به مرض ذات‌الریه درگذشت. من بمناسبت معالجه فرزندان کوچک خدمتکارانش ( یک پسر و یک دختر که بفرزندی قبول کرده بود ) از زمان شاد اسبق با او دوست بودم و غالباً نزد او می‌رفتم.

ک. ج. - راجع به کروژک‌ها چه میدانید؟

د. ک. - من شنیده‌ام که کروژک‌هایی ( حوزه ) در خارج از حزب وجود داشتند و هیچ وقت به حزب راه نیافتند. من از وضع داخلی حزب کم اطلاع داشتم زیرا هم مطب داشتم که زندگی خود و خانواده‌ام تا مین بشود و به حزب هم کمک مالی می‌کردم و هم رابط کمیته مرکزی با فراکسیون حزب در مجلس و هم سخنگوی این فراکسیون بودم. هم نماینده حزب در جبهه آزادی ( جراید ) بودم و هم نماینده حزب در جبهه ائتلافی با حزب ایران و حزب جنگ و احزاب دیگر بودم و بنا بر این برایم وقتی نمی‌ماند که به جزئیات آنچه در حزب می‌گذشت برسم.

ک. ج. - اصلاح طلبان چه کسانی بودند؟

د. ک - بین افرادی که به پنجاه و سه نفر معروف شدند از همسان زندان اختلاف و دوستگی بوجود آمد. بعضی ها میخواستند جلوس بگیرند و برخی دیگر مخالف بودند و این اختلاف به حزب توده کشیده شده بود. بعضی از اصلاح طلبان واقعا اصلاح طلب بودند ولی برخی دیگر از گروه کامبخش و آرتاشس بودند و میخواستند حزب را ورهبری آن را "قبضه" کنند و در دست بگیرند. آقای خامه‌ای جزو اصلاح طلبان و طرفدار آرتاشس و کامبخش بود (تا انشعاب بخصوص). بنظر من بیسواد و دور بودن از مبارزه سیاسی، اکثریت قریب به هفتاد درصد ۷۰٪ مردم ایران و جاه طلبی دست اندرکاران سیاست ایران - که خودیکی از علل سرسپردگی به بیگانگان می‌شود - (و این را در زمان شاه مخلوع دیدیم که سرسپردگی به امریکای رواج یافت) علت اساسی شکست شخصیت‌ها و سازمان‌هایی است که واقعا میخواهند یک ایران مترقی و آزاد و دموکراتیک ایجاد کنند. در حزب توده هنگامی که در سال‌های هفتاد کیانوری به کمک غلام یحیی و شاید شورویها موفق شد ایسرج اسکندری، یعنی آخرین فرد باقیمانده از نزدیکان ارانی را کنار بزنند و دیکتاتوری استالین، در حزب برقرار کند، دوستگی "پایان" یافت و کیانوری دیکتاتور حزب شد و کرد آنچه را که من متهم می‌کنم... پیش بینی کرده بودم.

اصلاح طلبی را قبل از همه دکترا پریم شروع کرد و چون از آن نتیجه‌ای حاصل نشد (با آنکه حزب توده ورهبری آن معا یسب و نواقص بسیار داشت) به لندن رفت و اکنون استاد اقتصاد در یکی از دانشگاه‌های انگلستان است. آنچه می‌دانم اپریم جوان با سواد و با استعدادی بود. چیز دیگری از او نمیدانم و من تنفس دارم از نوشتن و گفتن مطالبی یا گفتن اینکه "نمیدانم آیا او... یا می‌گویند که...". یا از شخص موثقی شنیده‌ام که... (کاری که آقای خامه‌ای کراراً در نوشته خود کرده است نتیجه مجموعه اختلافات و گروه‌بازیها (که من در هیچ یک وارد نشدم و استقلال شخص خود را حفظ کردم) بالاخره پس از شکست آذربایجان به انشعاب انجامید که عده آنان بسیار کم بود و شاید به همین علت به انصراف از انشعاب انجامید.

ک. ج - جریان نفت و کافتارادزه و آرتاشس و سفیر شوروی چه بود؟

د. ک - این مطلب دروغ محض است که آرتاشس با دادن نفت به شورویها مخالف بود. من در من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را جریان را به تفصیل شرح داده‌ام. وقتی در مجلس چهاردهم زنده یا دکترا مصدق لایحه "منع مذاکره با دولتهای

بیگانه درباره نفت را به مجلس " پیشنهاد کرد در آمدنش و من و ایرج اسکندری و گمان میکنم شهاب فردوس یا فداکا رگفتیم باید به این لایحه رای داد چون منطقی است که تاقشون بیگانه در ایران هست مذاکره درباره " نفت ایران " ممنوع باشد. آرتاشس و کامبخش گفتند هر که به این لایحه رای بدهد ضد شوروی است، مگر قشون خارجی در ایران غیر از ارتش شوروی هست؟ من به امید اینکه بتوانیم ۵ نفر موافق امضاء بشویم (فراکسیون ما هشت وکیل داشت) بدستور رفقایم (چون سخنگوی فراکسیون در مجلس بودم) پشت تریبون رفتم و گفتم: آقای دکتر مصدق من در سیاست خود را برادر کوچک شما میدانم و به میهن پرستی شما اعتقاد دارم اجازه بدهید پنج دقیقه تنفس داده شود و کسبی از مجلس خارج نشود تا فراکسیون ما بتواند در این باره شور کند و تصمیم بگیرد. (به صورت جلسه مجلس ۱۴ مراجعه شود) و لایحه پیشنهاد من قبول نشد و ما چهار نفر موافق تنها ماندیم. تهدید آرتاشس و کامبخش باعث شد که ما همه رای مخالف بدهیم. باید بگویم که در آن زمان من به اندازه امروز در مسائل سیاسی پخته و با تجربه نشده بودم و تازه وارد بودم.

اما درباره تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، درباره نفت شمال ایران حتی یکنفر هم در حزب توده با آن مخالف نبود. امروز دروغ گفتن برای بعضی ها آسان است. در ایران میگویند دیوار حاشا بلند است. حاشاهای امروز بعضی ها دروغ محض است. حتی انشعابیون و شخص خلیل ملکی نیز با آن موافق بود و هنوز بعد از انشعاب از شوروی تعریف کرده است که به نظر من او هم مانند من و بسیاری دیگر از کارها و افراد حزب هنوز درباره رژیم استالین در اشتباه بود (به نوشته های آن زمان خلیل ملکی و انشعابیون مراجعه شود). آقای خامنه ای هم هنوز با دادن نفت موافق بود و نزدیکی او با آرتاشس و کامبخش بدلیل "سمیاتی" ای بود که هنوز به شوروی داشت.

درباره تظاهرات علیه حکومت ساعد نیز نوشته آقای خامنه ای نادرست است. اولاً همه افراد رهبری و ایرج اسکندری هم در صف اول تظاهرات حاضر بودند و حتی خوب بیاد دارم که مرحوم صادق هدایت هم در آن حاضر بود.

ثانیاً اینکه جرایم نوشته اند که کارگران میگفتند " ما ساعد نمیخواهیم " یعنی نمیدانستند برای چه تظاهر میکنند نیز دروغ است زیرا در حوزه های هفتگی حزب که در کارخانه ها تشکیل میشد همه مطالب روز به فارسی یا به زبان آذربایجانی برای برادران آذربایجانی ما مطرح و بحث میشد و بخصوص کارگران آذربایجانی بسیار وارد در جریانات سیاسی ایران (مانند همیشه) بودند.

بودند. من خود مسئول و سخنگوی کارگران دخیات وسیله بودم.

**ک. ج. -** خامه‌ای از قاسمی وطبری و ملکی بعنوان مخالفان دادن نفت به شوروی اسم می برد.

**د. ک. -** درباره ملکی گفته‌ام که مدارک موافقت او موجود است و چاپ شده. طبری که امروز خود را نشان داده، نوشته‌های او نیز موجود است. قاسمی هم در این باره نوشته و میتوان به آنها مراجعه کرد. بعلاوه طبری که آنروز شمال ایران را "حریم امنیت" شوروی نوشته است چگونه میتوان گفت که او مخالف دادن نفت بود؟

قاسمی راهم همه میدانند که جزو گروه کامبخش و کیا نوری و فروتن و قریشی و مریم فیروز بود و بعدها "طرفدار" چین و مخالف شوروی شد.

**ک. ج. -** درباره ملاقات پیشه‌وری و جهان‌نشا هلوچه نظری دارید؟

**د. ک. -** من در این ملاقات حاضر نبودم. چگونه و بدانم اجازه میدهد که در آن باره صحبت کنم. چیزی که به یقین میدانم این است که پیشه‌وری مرد با تجربه سیاسی بود و به مثال آقای جهان‌نشا هلوچه او اعتماد می‌کرد. تا نیا آقای جهان‌نشا هلو قبل از سقوط رژیم شاه مخلوع به آن رژیم پیوسته و به اصطلاح "توبه" کردند و در تلویزیون تعریف‌ها از رژیم شاه مخلوع و پهلوی‌ها کردند و فیالمثل صحبت ایشان دوبا در تلویزیون نشان داده شد و کتاب ایشان هم این را نشان میدهد.

**ک. ج. -** بنظر شما نقش قوام در موضوع آذربایجان چه بود؟

**د. ک. -** گفته‌ام که من با سلیمان میرزا بسیار نزدیک و دوست بودم از سالهای ۱۹۳۵ یعنی زمان رضا شاه او را می‌دیدم و برایم جریان‌ات مشروطه را تعریف میکرد. سلیمان میرزا با قوام شدیداً مخالف بود. پس از ورود قشون شوروی به ایران قوام یکبار پیشنها در شرکت حزب توده را در کابینه خود داد. سلیمان میرزا زنده بود و نگذاشت این کار بشود. عباس میرزا (دائی ایرج اسکندری) با قوام نزدیک بود (خیلی نزدیک بود) و او را در حزب توده شدولی سلیمان میرزا پیشنها را خراج او را داد و عباس اسکندری از حزب اخراج شد. سلیمان میرزا کرا را میگفت نگذارید ایرج تحت

تا شیرعباس میرزا برود، این مرد خطرناک است . .  
 شیخ حسین لنکرانی با قوام و حزب توده نزدیک بود، او و  
 ایرج اسکندری و دکتر یزدی که مردی پرنسیبی بود حزب توده را  
 به قوام نزدیک کردند. این جریان در من متهم می‌کنم . . شرح  
 داده شده، قوام طبقه حاکمه ایران را خوب می‌شناخت و مردی مستبد  
 خودخواه، متکبر و از نظر عمومی کم سواد بود. قوام با سلسله پهلوی  
 مخالف بود و شاه مخلوع از او می‌ترسید که می‌آید سلسله پهلوی را  
 منقرض کند. آنچه گفتم واقعیت است و مستند، در من متهم  
 می‌کنم. . نوشته‌ام که یکی از وزراء ( مظفر فیروز ) به ما گفت که با  
 رزم آرا برای خلع شاه صحبت کرده و رزم آرا موافقت کرده به  
 شرطی که قوام به او دستور بدهد و قوام گفته است: هنوز زود است .

ک. ج. - خامه‌ای می‌گوید در منزل دکتر عقیلی مخفی بود. آیا  
 راست است؟

د. ک. - من پس از خواندن کتابهای آقای خامه‌ای در حضور چند نفر  
 از هموطنان از دکتر عقیلی این مطلب را پرسیدم و او گفت دروغ  
 است .

ک. ج. - در زمان انشعاب وضع حزب توده چگونه بود؟

د. ک. - در ۲۱ آذر ارتش شاه آذربایجان را اشغال کرد و عده  
 زیادی از آذربایجانیان را کشت و چوون قشون فاتح عمل کرد .  
 انشعاب ۱۳ ماه بعد یعنی ۱۳ دی ۱۳۲۶ انجام شد و بعد اعلامیه  
 " انصراف " آنان صادر شد. انشعاب حزب توده را یکپارچه ترو  
 افراد را متحد تر کرد و متاسفانه باعث شد که عده‌ای اشتقاق حسابی  
 راهم دیگر نگویند .

ک. ج. - از سا زمان افسری چه خبر داشتید؟

د. ک. - من بعدها دانستم که سا زمان افسری را روزیه تشکییل  
 داد و بعد به حزب پیوست و مسئول آن کا میخس بود. ما از آن خبری  
 نداشتیم و بنظر من طبیعی بود که همه از وجود آن و جزئیات آن خبر  
 نداشته باشند. زیرا زود تر لو میرفت ولی لازم بود که اقلاً یک  
 کمیته سه نفری از اشخاص مطمئن آنرا اداره کند که متاسفانه نشد و  
 این هم یکی از نواقص بسیار حزب توده بود که نتیجه مستقیم رژیم  
 دیکتاتوری پهلوی ها و خفقان در ایران بود که مانع تجربه یا فتن  
 و تمرین سیاسی مردم شد .

ک. ج. - درباره تیراندازی به شاه، خامه‌ای میگوید شما از آن خبر داشتید.

ک. - این گفته هم دروغ است. آخر همه میدانند که کامیخس و کیانوری با من - بعلمت اینکه مستقل بودم و جزو گروه آنها نشدم - مخالف و "به خون من تشنه بودند" بعلاوه من هم بقول خود خامه‌ای یگانه کسی در رهبری حزب بودم که گروه و دارو دسته نداشتم چطور میتوانستم از تیراندازی به شاه خبر داشته باشم. در تیراندازی به شاه، کیانوری وارد بود و من و نه کمیته مرکزی حزب از آن خبر نداشتم. این جریان در من متهم می‌کنم... به تفصیل و کاملاً شرح داده شده.

ک. ج. - خامه‌ای می‌گوید قاسمی در محاکمه رهبران حزب صحبت نکرد.

د. ک. - من بیاد دارم که همه اعضا کمیته مرکزی صحبت کردند.

ک. ج. - ارکانی چگونه "لو" رفت؟

د. ک. - گفته اند که پدرنا صرفاً آرائی باغبان خانه پدر ارکانی بود و نا صراحتاً ارکانی از کودکی همبازی و دوست بودند. بنظر من همینکه خبر گذشته شدن نا صرمنتشر شد، ارکانی اطمینان یافت که لو نمی‌رود. ولی پلیس تحقیق کرد که دوستان او چه کسانی بودند و ارکانی را پیدا کرد. مگر اینکه اینجا هم "کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد" که کیانوری با یدیداند. زیرا از جریان تیراندازی نا صر به شاه از سه چهار ماه قبل خبر داشت و در آن وارد بود.

ک. ج. - چطور شد ملکی در کنگره اول به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب نشد؟

د. ک. - اعضا کمیته مرکزی در کنگره با رای مخفی انتخاب میشدند و تقلبی - ما نند آنچه در انتخابات مجلس در دوران پهلوی میشد - وجود نداشت. اعضا کمیته مرکزی مطابق اساسنامه ۱۵ نفر با ایستی باشند، ملکی نفر شانزدهم بود. خامه‌ای "به اشتباه" اعضا کمیته مرکزی را با زده نفر مینویسد، در صورتیکه ۱۵ نفر بودند و ملکی را نفر دوازدهم مینویسد در حالی که شانزدهم بود. یا آقای خامه‌ای پیر شده و حافظه اش را از دست داده یا اینکه از این تغییرات منظوری دارد.

آقای خامه‌ای در صفحه ۱۱۵ اقرار میکند که آنها دسته بندی و

گروه‌سازی را درحزب شروع کردند. بایدگفت این گروه‌سازی غیر از دودستگی از زندان بود. منتهی گروه‌کا میبخش وکیا نوری از آنها "زرنگ‌تر" بودند و در آخر حزب را "قبضه" کردند.

آقای خامه‌ای شرح میسوطی در مورد "پیشنهادواخراج کا میبخش" می‌نویسد و اینکه گویا نماینده شوروی با یک مقدار زیاد اسناد در کمیته مرکزی حاضر شد که بیگناهی کا میبخش را ثابت کند، چنانکه گفتم و در من متهم می‌کنم. نوشته‌ام. هیچوقت هیچ نماینده شوروی در جلسات کمیته مرکزی نیامد. من دروغ نمی‌گویم و نوشته‌های من همه تأیید شده که راست بوده و صادقانه شرح داده‌ام آنها که با آمدن کا میبخش، به حزب مخالف بودند "مثل" شدند و او را قبول کردند. و من بعدها شنیدم که دبیر سفارت شوروی که اهل آذربایجان شوروی بوده آنها گفته کا میبخش به ما بسیار خدمت کرده و را بپذیرید و ما او را فوراً به سرکار او و لشکرش به باکو برمیگردانیم این ادعای آقای خامه‌ای مانند بعضی دیگر از نوشته‌های او به جیمز باندازی شبیه است و ساختگی است.

آقای خامه‌ای می‌نویسد "۱۰۰۰ ما چرا را برای نخستین بار شادروان اسمعیل راین در سال ۱۳۵۴ برای من شرح داد که خود او هم از یکی از رهبران مهم حزب (کی بود؟ - دکتر کشاورز) شنیده بود. و آقای خامه‌ای چون می‌بیند که دروغ ساخته "محکم کاری" نشده اضافه میکند "... پس از آن دوتن دیگر از کارهای قدیم حزب که در آن هنگام در آنجا حضور داشتند و به ایران بازگشته بودند نیز آنرا هر کدام جداگانه تأیید کردند." می‌بیند چگونه از قول کسانی که مرده اند و دوتن که معلوم نیست چه کسانی بودند و گذاشتن "هر کدام جداگانه" غرض ورزی میکند و خواننده را گمراه میکند. حقیقت را من در من متهم می‌کنم. نوشته‌ام.

آقای خامه‌ای در صفحه ۱۹۴ کتاب دوم خود می‌نویسد ".... من اطمینان داشتم که در این کمیته اکثریت خواهم داشت چون از پانزده نفر اعضاء کمیته‌شش نفر را جزو خودمان میدانستیم یعنی آرتاشس، طبری، پروین گنابادی، دکتر بهرامی و کا میبخش و نورالدین الموتی...."

- ۱ - اعضاء کمیته مرکزی حزب ۱۵ نفر بودند، نه ۱۱ نفر.
- ۲ - ایشان همه‌جا خود را مهم و بالاتر از رفقای گروه می‌گذازیدند و واقعیت ندارد.
- ۳ - ایشان اقرا نمیکنند که گروهی وجود داشت که آرتاشس و کا میبخش، بالطبع سران آن بودند که هر دوسر سپرده قطعی به رژیم استالین بودند.

۴ - از گروه وهمنسنگران ایشان : بهرامی ویزدی تسلیم رژیم شدند و به کثافت آلوده شدند. نورالدین الموتی که از نظر سیاسی کاملاً بیسواد بود ولی قاضی بسیار درستکار و مومنانی بود نیز به رژیم پیوست و وزیر دادگستری دکتر امینی شد و بوسيله او "قیم" وراث و وثوق الدوله شد و ثروت زیادی بهم زد و به "سوسیالیسم" خود رسید. احسان طبری هم که "تئوریستین جمهوری اسلامی" شد، آرتاشس و کامبخش تا آخر عمر به رژیم استالین بریا با قراف خدمت کردند. حال اگر کسی مثل آقای خامه‌ای بگوید: آقای خامه‌ای در سفر مسکو بعد به کامبوسيله، کامبخش، که مرد قابل اعتماد آقای خامه‌ای بود جزوما مورین اطلاعات شوروی شد. و "برای من این ماجرا را فلانی (که مرده) برای اولین بار گفت و او هم آن را از پیش از رهبران مهم... شنیده بود" پس از آن دو تن دیگر از کامبوسيله، که در آن هنگام در آنجا حضور داشتند و به ایران بازگشته بودند نیز آنرا هر کدام جداگانه تأیید کردند. چه حالی به آقای خامه‌ای دست خواهد داد؟ و آیا به این نحو یا "نمیدانم آیا" دیگران را لجن مالی کردن و خبرچنالی ساختن کارشرا فتمندانهاست؟ آقای خامه‌ای شما که مرا منصفانه قضاوت کرده‌اید اگر چنین نسبتی بنا نمیدانم و شاید شما بدهم خود را بیشرف و بیوجدان حساب خواهم کرد و از خودم خجالت خواهم کشید.

ک. ج. - تا آنجا که مدارک موجود نشان می‌دهد، خلیل ملک و انشعابیون پس از انشعاب نیز از "حزب پرافتخار توده ایران" و از لزوم دادن نفت شمال به شوروی حمایت میکردند و علیه دکتر مصدق مقالاتی نوشتند.

د. ک. - درست است و این مدارک وجود دارند.

ک. ج. - مدت سه سال ملکی فعالیت نکرد. چرا؟

د. ک. - من در ایران از سال ۱۳۲۷ به بعد نبودم و نمیدانم.

ک. ج. - خامه‌ای در صفحه ۱۰۰ جلد ۳ از روزبه صحبت می‌کند. شما چه اطلاعی دارید؟

د. ک. - من روزبه را هیچوقت ندیدم و نشناختم و از فعالیت او چیز آنچه بعداً ز مهاجرت از ایران شنیده‌ام چیزی نمیدانم.

ک. ج. - خامه‌ای در صفحه ۱۶۶ می‌گوید: خبرنگاران خارجی بنا



## تعمیرات

دکتر کشا ورز و دکتر ادمنش مصاحبه کردند.

**د. ک -** بله در حدود ۱۵ خبرنگار انگلیسی و فرانسوی در منزل من با من مصاحبه کردند. تا آنجا که یادم هست دکتر ادمنش، حاضر نبود. خود حزب این را در بیوگرافی من نوشته که با خبرنگاران من مقابله میکردم چون فرانسها خوب میدانستم و کم کم از امور سیاسی با اطلاع شده بودم بگذارید، بدون "فروتنی دروغین" بگویم که من بعلت طبابت و بعلت نطق های زیاده طولانی در مجلس چهاردهم معروف ترین فرد رهبری حزب در ایران بودم تا آنجا که در محکومیت غیابی من به اعدام از طرف رژیم شاه مخلوع نام من اول به عنوان لیدر حزب گذاشته شده و نام دکتر ادمنش که دبیر حزب بود بعد از من. در حالیکه من لیدر حزب نبودم و حزب توده بعد از سلیمان میرزا لیدر نداشت. با اینهمه بقول آقای خامنه ای من هیچوقت دسته بندی و گروه در حزب برای خود نداشتم و درست نکردم. اشتباه بزرگ من این بود که وقتی وارد صحنه سیاست شدم طبابت را برای اعاشه خود و خانواده ام ادامه دادم چون خانواده من از ثروتمندان ایران نبود. با صلاح با یک دست و هندوانه بلندنمایی کرد و نمیتوان کرد. بنظر من مرد سیاسی بهتر است همسرو فرزند نداشته باشد و همه قوای خود را صرف خدمت به زحمتکشان فکری و جسمی میهنی خود کند.

ادامه طبابت مانع شد که من زود به بیینم که رهبری حزب به کجا میرود و بعضی افراد آن چه میکنند و چه خطاها و چه جنایاتی مرتکب میشوند که ما نندازیم و روز به نهضت ترقی خواهان نه مردم و زحمتکشان ایران ضربه جبران ناپذیر بزنند.

**ک. چ -** صفحه ۲۹۹ خامنه ای میگوید که رهبری حزب از نظر سیاسی و مالی حساب پس نمیداد.

**د. ک -** حسابدار واقعی حزب دکتر بهرامی بود که انصافاً باید بگویم مردی درستکار و پاکدامن ولی بی شعور از نظر سیاسی و لایبالی بود و به همه کس اعتماد میکرد. از پول حزب از جمله عده ای به ثروت هنگفت رسیدند و در ایران و در خارج خانه و قصر خریدند. در حالیکه من میدانم که "آه نداشتند که با ناله سودا کنند".

اما درباره حساب سیاسی پس دادن حزب کنفرانسهای ولایتی و ایالتی و دوکنگره داشت و چون دولت در دست او نبود در آنها آزادی کامل وجود داشت و کتابهای آقای خامنه ای و اعمال او و

گروه اصلاح طلبان و انشعابیون دلیل براین است. منتها دسته بندی های دیگر و بالاخص گروه کامبخش که ایشان هم مدتی در آن بودند با لایحه موفق شد که زمام حزب را انحصاراً در دست بگیرد و حزب را بدست کیانوری و شرکاء او با انحلال و افتضاح بکشد.

ک. ج. - شرکت در کابینه قوام چگونه بود؟

ک. - در این باره هم قبلاً گفته ام و هم در من متهم می کنم... به تفصیل نوشته ام، شرکت در کابینه قوام در کمیته مرکزی مطرح و بحث نشد. تا آنجا که من میدانم ایرج و آقای شیخ حسین لنگرانی و دکتر یزدی در این کار وارد بودند و دکتر آدامش با این کار موافقت کرد. قاعدتاً باید عباس اسکندری، داعی ایرج اسکندری و واسطه قوام و این سه نفری شرکت حزب تسوده در کابینه دوماه و چهار رده روز طول کشید و چون کادرهای حزب را در ایالات میزدند و حبس میکردند و کلوب های حزب را غارت میکردند - بگفته مظفر فیروز به تحریک دربار - ما به قوام اطلاع دادیم که از روز بعد به وزارتخانه ها نخواهیم رفت. و او هم نزد شاه رفت و استعفاء داد و دوباره ما مورتشکیل کابینه شد.

ک. ج. - در سال ۱۳۰۲ قوام نخست وزیر بود و سردار سپه وزیر جنگ او بود. کمینترین مقاله ای انتشار داد و قوام را مرتجع خواند بنظر شما چطور شد که بعدها با قوام موافق شدند؟

ک. - من از سیاست شورویها در ایران خبر ندارم. بنظر من شوروی در ایران اشتباهات بزرگی کرد و محبوبیتی را که پس از انقلاب کبیرا کتبر بدست آورده بود، از دست داد و گروه کیانوری سنگ آخر را به شیشه محبوبیت شوروی در ایران زد. من علت آنرا نمیدانم. اما درباره قوام: قوام قطعاً ضد سلطنت پهلوی ها بود تا آنجا که بلوای ۱۷ آذر ۱۳۲۱ را دربار بدست عباس مسعودی علیه قوام برپا ساخت. قوام کینه جو بود و حبس و تبعید خود را بدست رضا شاه فراموش نکرده بود و مظفر فیروز - که پدرش نصرت - الدوله فیروز را رضا شاه در زندان کشته بود - قوام را در این کار تشویق میکرد. قوام کینه جو، مستبد، خودخواه و جاه طلب بود و آنطور که من او را در دوماه و چهار رده روز شرکت در کابینه بعنوان وزیر فرهنگ شناختم، چه از نظر علمی و چه از نظر سیاسی در مقیاس مردان سیاسی جهان بیسواد بود ولی بندوبست و استفاده از وکلاء و طبقه حاکمه را خوب میدانست.

ک. ج. - از صفحه ۳۲۲ به بعد خامه ای درباره کابینه ائتلافی صحبت

می‌کنند و می‌گویند (۰۰۰ هر کد ام از ما که در تهران مانده بودیم جداگانه با روشنفکران و دانشجویان و کارگران و اعضای دیگر حزب کوه آماده می‌یافتیم صحبت می‌کردیم... مثلاً من شخصا بیشتر از کیا نوری و ملکی از اپورتونیسیم و پارلمان‌تاریسم رهبران حزب انتقاد کردم...)

ک. - چنانکه می‌بینید اینجام خامه‌ای خود را بالاتر از خلیل ملکی و از همه انقلابی‌تر میدانم. چنانکه گفتم حقیقت این است که اصلاح طلبان و بعدها انشعابیون و از جمله آقای خامه‌ای - که عده بسیا رکمی او را می‌شناختند نقشی در میان کارگران حزب و میان روشنفکران نداشتند مگر در میان عده کمی روشنفکر و جریان نشان داد که ادعای ایشان نادرست است.

درباره کا بینه ائتلافی نیز حرف‌های ایشان نادرست است. تردید نیست که همه و از جمله خود من هم شرکت در کا بینه قوام را امروز کار خطا و اشتباه میدانم. این کار آسانی است ولی آنروز حتی یک نفر هم نه خامه‌ای و نه ملکی که او را مدیر کل وزارت فرهنگ انتخاب کردم و نه قاسمی با این کار مخالفت نکردند که هیچ، صدر صد موافق بودند. " جوانان " یعنی گروه کیا نوری، فروتن، قاسمی، کامبخش، قریشی اصرار داشتند که من ملکی را به معاونت وزارت انتخاب کنم ولی دکتر شایگان که استاد دانشگاه و مورد فاضل و پاکدامن و وطن پرستی بود قبل از من معاون وزیر فرهنگ بود و من می‌بایستی او را برکنار کرده و ملکی را بجای او بگذارم و من این کار را نادرست می‌دانستم و استدلال می‌کردم که ما باید نشان بدهیم که انحصار طلب نیستیم و حاضریم با همه افراد پاکدامن و وطن پرست و لایق همکاری کنیم و اگر شایگان را به معاونت خود برگزیدم... البته " جوانان " و دوستان ملکی هیچوقت مرا برای این کار که کردم نبخشیدند ولی خود ملکی با من صادقانه همکاری کرد. بیاد دارم که " جوانان " در کلوب حزب نطق‌ها کردند و از قوام در نوشته‌ها و سخنرانیهای خود تعریفها کردند (از جمله قاسمی) ولی من که وزیر شده بودم یک کلمه از قوام تعریف نکردم و در سخنرانیهای خود در کلوب حزب که در روزنامه هم چاپ شد گفتم رفقا من حاضرم جا روکش در خانه کسی بشوم که واقعا به ایرانی و زحمتکش و وطنم خدمت کند. و بس ( اجازه بدهید در خاتمه دو نکته را تذکر بدهم ):

۱ - در کتابهای آقای خامه‌ای نادرستی، صحنه سازی، جنجال آفرینی برای جلب خواننده ساده و بی اطلاع و زودبا و ریسپار زیاد است و استناد به نوشته‌های ایشان نسل جوان را گمراه

میکند و کارنا درستی است، این را من در نهایت صداقت و ماننده همیشه با وجدان راحت می گویم. ایشان تاریخ ننوشتند بلکه کینه خود را نسبت به حزب توده و بعضی از رهبران این حزب خالی کردند.

۲ - این درست است که اشتباهات و خطاها و حتی جنایات بسیار از طرف افراد حزب توده بعمل آمده ولی در فعالیت دهها هزار کارگر و صدها تحصیلکره و روشنفکر که به حزب توده رو آوردند و عضو شدند و با به دوران گرد آمدند نیز نکات مثبت بسیار وجود داشت که محقق بیطرف و واقع بین با پیدهدر و جنبه حزب توده را موشکافی کند و بنویسد. این کار را آقای خامه ای نکرده بلکه برعکس.

\* \* \* \*

این مصاحبه در ماه آوریل ۱۹۸۶ در شهر پاریس انجام شد.

مصاحبه با لامتنی است که خود آقای کشاورز از نوامصاحبه نقل کرده است. برخی تغییرهای کوچک در پاسخها از آن دکتر کشاورز و اصلاحات عبارتی در پرسشها از مصاحبه کننده است.

گفتن دارد که مصاحبه ای نیز با آقای دکتر جهانشاهلو، تنی از ۵۳ نفر و همکار بعدی پیشه وری در رویدادهای آذربایجان، انجام گرفته است که در فرصت دیگری نشر خواهد یافت. همچون آقای خامه ای، آقای جهانشاهلو هم در سالهای ۱۹۷۰ از حزب توده برید و چنان که همه می دانند در تلویزیون رژیم سابق از گذشتهی خود اظهارندامت کرد. او کتابی منتشر کرده است به نام **ما و بیگانگان** که دوره ای همکاری او با ارانی، حزب توده و فرقه ای دمکرات را در بر می گیرد. کتاب دوم او درباره ای مهاجرت او به باکو و سپس مسکو، قرار است به زودی منتشر شود.

کتاب جمعه ها

نیکو دانستیم که خواننده علاقمند را همچنین به برخی از نوشته های آقای خامه ای رجوع دهیم:

۱) انور خامه ای "انقلاب بزرگ اکتبر" نامه ماهانه مردم (ارگان حزب توده ایران) شماره ۳، اول آذر ماه ۱۳۲۶ (دسامبر ۱۹۴۷) دو ماه قبل از انشعاب از حزب توده!) "انقلاب اکتبر اگر از حیث تکان انقلابی، برتر و بالاتر از انقلاب کبیر فرانسه و سایر انقلاب های قبل از

خود نباشد، مسلما از نظر ماهیت اجتماعی از آن ها کامل تر و عالی تر است" (ص ۲)

۲) سه مقاله از روزنامه حجاز (ارگان جمعیت رهائی کاپ و اندیشه، ۳۲-۱۳۲۹) انتشارات علم، تهران، آبان ۱۳۵۸. این روزنامه تقریبا خصوصی آقای انور خامه ای در دوران مصدق بود. متأسفانه همه آن در دسترس نیست، و آقای خامه ای هم کوششی بزی تجدید چاپ آن نمی کند. اما در همین مقاله های سه گانه هم موضع استالین و استالین پرستی آقای خامه ای روشن است. آقای خامه ای با استناد به نوشته های استالین دولت مصدق را با حکومت چان کای چک و کومین تانک یکی می دانست و از این موضع به حزب توده در مخالفت با مصدق ایراد وارد می آورد. (ص ۱۲۵ کتاب بالا): "حکومت مصدق و سیاست جبهه ملی بطور کلی آنچه را که از بورژوازی ملی ضد استعماری می توان توقع داشت دارا بود" (ص ۱۲۸) "اگر حکومت مصدق در مقابل تظاهرات مخالفین خود (توده ای ها) که به منظور سقوط او به عمل می آید، متوسل به تیر اندازی شد، این از ماهیت طبقاتی (بورژوائی!) اوست. جز این هم توقعی نباید داشت....." (ص ۱۳۳). در مورد حکومت مصدق نظر تشکیلات ما (انور خامه ای) این بود که دارای جنبه ضد استعماری غیر قاطعی است ولی نسبت به امریالیسم آمریکا و هیئت حاکمه ملاحظه کاری دارد" (۱۴۹) بدین سان دیده می شود که با این که موضع انور خامه ای به خصومت حزب توده نبود، اما در عین حال دنباله روی استالین و شوروی بود و مصدق را نسبت به امپریالیسم "ملاحظه" کار می دانست!

انور خامه ای پس از بازگشت به ایران و ترجمه تزد دکترایش از فرانسه به فارسی (که اصلش با پول خود نویسنده از طرف انتشارات "آنتروپو" در پاریس نشر یافته بود)، با کیهان مصاحبه ای تحت نظر ساواک به عمل آورد و طی آن آب به آسیاب شاه و ساواک ریخت. (کیهان ۲۸ اسفند ۲۵۳۵). این کتاب که نامش تجدید نظر طلبی از مارکس تا مائو بود، ظاهرا در رد نظریه مارکس نوشته شده بود. انور خامه ای در این کتاب و نیز مصاحبه با تکرار پوچ گرائی های صد تا یک غاز معمول بر ضد مارکسیسم می کوشید خود را نزد رژیم شاه محبوب تر کند، مثلا این که اگر نظریات مارکس درست بود، باید انقلاب اول در کشورهای صنعتی پیشرفته انجام می گرفت! در مورد حزب سابق خودش، توده، خامه ای به خبر نگار کیهان شاه می گوید: "به نظر من هنوز طبقه ای که مارکسیست ها به آن نام بورژوازی نهاده اند بیش از طبقات دیگر انقلابی است، یعنی در صدد نو آوری های اقتصادی و اجتماعی در جامعه است...". چه تحفه ای بهتر از این به شاهنشاه آریامهر که بمثابه بورژوا به "انقلاب سفید" دست زد! و اکنون البته ملایان انقلابی تر شده اند! (خ.ش.ز)